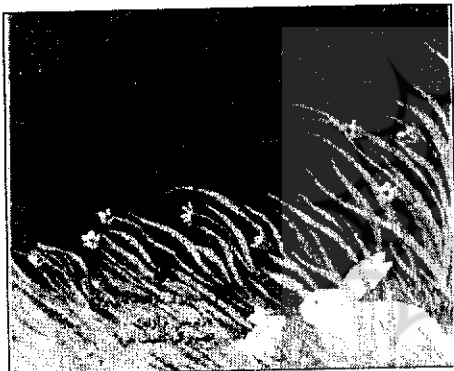


یاد و نامی از دوست بزرگوارم م. آزاد

اسدالله شعبانی



منش انسانی این بانوی ایرانی، هنوز هم مرا به تحسین برمی‌انگیزد. او کار و زندگی‌اش را رها کرد و یک روز تمام مرا به دیدن نویسندگان و شاعرانی برد که علاقه‌مند بودم، بینم‌شان. آزاد تهرانی را نیافتم. او همیشه نایاب بود و هم‌چنان که بعدها دیدم، یک مرتبه پیدا می‌شد و یک باره ناپدید. خانم احمدزادگان مرا با دکتر قدمعلی سرامی آشنا کرد که در آن زمان، در کانون پرورش فکری خیابان تخت طاووس (مطهری امروز)، مسئول «بررسی آثار بچه‌ها بود». دکتر سرامی دفترچه شعر مرا که همه چیز تویش پیدا می‌شد، دید، خندید و از نیما که تازه با شعرش آشنایی پیدا کرده بودم، انتقاد کرد. با این حال،

گویا دوم راهنمایی بودم در مدرسه اوقافی ابراهیم صهبا، واقع در خیابان امیرآباد که نخستین بار نام م. آزاد را از زبان یکی از همکلاسی‌ها شنیدم. دوست من شاعر بود و برخلاف من که غزل و قصیده می‌ساختم، نوپرداز بود و نامی هم در نشریه‌های ادبی آن زمان داشت که بعدها انقلاب، نامش را از شعر پاک کرد و او را به راه دیگری کشاند.

آن دوست نوجوان، در کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان، م. آزاد را دیده بود و از آن دیدار، به عنوان یک اتفاق مهم یاد می‌کرد و از حفظ، شعر او را می‌خواند:

باد و باران و گیاهی که تویی بر لب جوی
همه از کوچه مرا می‌خوانند
من از این باران‌ها می‌دانم
خانه ویران خواهد شد
ویران!...

از همین جا و از همین شعر، انگیزه من برای رفتن به کتابخانه‌های کانون پرورش فکری قوت گرفت. من به کتابخانه شماره ۳، پشت باغشاه می‌رفتم. اما م. آزاد را نمی‌شد یافت. خانم احمدزادگان، یکی از کتابداران جوان کانون بود.

م. آزاد چه در زندگی و چه در شعرش معتدل بود و از افراط و تفریط پرهیز می‌کرد

در نخستین دیدار، شماره تلفن اخوان ثالث بزرگ را از او خواستم. یادش نبود. زنگ زد به خانه، از پری خانم همسرش گرفت و داد به من. می‌خواستم برای تهیه هزار سال شعر فارسی، از زنده یاد اخوان کمک بگیرم که البته موافقت نکرد. آن کتاب را به اتفاق سیروس طاهباز درآوردیم که البته خوب هم درنیامد. به سبب ملاحظه‌کاری‌های سیروس طاهباز، ایرج میرزا و خیام از مجموعه هزار سال شعر فارسی حذف شدند!

م. آزاد چه در زندگی و چه در شعرش معتدل بود و از افراط و تفریط پرهیز می‌کرد. برخی کارها و رفتارهای طاهباز را نمی‌پسندید، اما جالب بود که این گروه خیلی به هم وابسته بودند و طاهباز چه ارادتی به استادش داشت. سیروس طاهباز در کار روزنامه‌نگاری و راه اندازی پاتوق ادبی نابغه بود. همه مثل پروانه دور او می‌چرخیدند. حیف شد که بعد از انقلاب مجال کار نیافت و در خودش فرو شکست. آزاد تهرانی روزهایش را دوره می‌کرد. اعتیاد او را از پا درآورده بود، اما هیچ‌گاه حاضر نبود منش انسانی خود را در این راه تباه کند. او همواره بلند نظر و نجیب ماند و خوار دنیا نشد. در دو دهه آخر عمر، بیش‌تر اوقاتش را در کار کودکان، تولید نوار و کتاب‌های کودکانه و بازنویسی قصه‌های عامیانه سپری می‌کرد. گاهی درباره شعر امروز حرف می‌زدیم. دیدگاهش با همه متفاوت بود. از پراکنده‌گویی جوان‌ترها رنجیده خاطر می‌شد، اما بی‌ملاحظه نظر خودش را می‌داد. او از افراطی که

یکی از شعرهای مرا با نام «مرغک» برگزید و در مجله‌ای که از سوی لژیون خدمتگزاران بشر در می‌آمد، با نام «پیشگام» چاپ کرد:

مردکی بود و یکی طوطی داشت
که چو جان سخت عزیزش می‌داشت
همه‌دارو و ندارش او بود

مایه صبر و قرارش او بود

قفسی کرده به سقف آویزان

طوطیک عمر به سر برده در آن

تا که یک روز سراسیمه و مست

آمد و در بر طوطی بنشست

گفت: ای مهر تو آرامش من

مایه سرخوشی و رامش من

وای اگر بی‌تو بمانم یک دم

بگسلند تارم و یودم از هم

من به تو انس فراوان دارم

دوستت دارم تا جان دارم

مرد می‌گفت و به طوطی نگران

مرغک آهسته در آمد به زبان

گفت: بی‌هوده تو کم نازم کن

راست می‌گویی اگر، بازم کن

دیدار بعدی‌ام با سیروس طاهباز بود و محمد قاضی که در اتاق شلوغ و پلوغ طاهباز، میزی هم به او داده بودند. طاهباز این پیر جوان، کتاب شعر مرا با نام هلهله‌ها گرفت تا چاپ کند که ماند و ماند تا انقلاب شد و من هم شدم کارشناس ادبیات کودک در کانون پرورش فکری. از خانم احمد زادگان عزیز هیچ اطلاعی نیافتیم. اما سال‌های سال با زنده یاد سیروس طاهباز و احمد رضای عزیز که به سلامت باشد، شدم هم اتاق و در این جمع بود که هر از گاهی م. آزاد از راه می‌رسید و از پس او حسن پستا و فرخ تمیمی می‌آمدند. جمع جالبی داشتیم. همان‌طور که گفتیم، تا آن زمان با نام و شعر آزاد آشنا بودم، اما خودش را ندیده بودم.

آزاد در پایه‌گذاری
 کانون پرورش فکری
 کودکان سهمی تمام
 داشته و سالیان دراز، به
 عنوان خوش ذوق‌ترین
 ویراستار کتاب‌های
 کودکان، از خود مایه
 گذاشته، مطرح‌ترین
 کتاب‌های کودکان با
 پسند و سلیقه او آراسته
 و بازنویسی شده است

جوان‌ترها با نام پست مدرنیسم در ورطه آن فرو افتاده بودند. به عنوان یک آفت یاد می‌کرد و ضمناً از کهنه پردازان که گویی در عهد دقیانوس سر بر کرده‌اند هم خوشش نمی‌آمد. ما بارها خواستیم نشریه‌ای در بیاوریم که راه میانه را بگیرد و به دور از افراط و تفریط، به جریان اصیل شعر فارسی بپردازد که زمینه‌اش فراهم نیامد. در روزهای آخر که همراه استاد محمد حقوقی، به دیدارش به بیمارستان ارتش رفته بودیم، باز به این موضوع اشاره کرد و با لبخندی کودکانه که گمان می‌کنم آخرین لبخند او بود، به من گفت: تو هم که ده ساله داری حرف می‌زنی! راست می‌گفت: من در این کار سستی بسیار کرده بودم. یک هفته بعد، در مراسم خاکسپاری او در امامزاده طاهر بودیم. سرما تا بن استخوان‌ها نفوذ کرده بود. نعش شاعر بلا تکلیف روی زمین مانده بود که این شعر او را زمزمه می‌کردیم:

برای گذشتن از این رود
 رنگین‌کمانی باید بود...

م آزاد، در عرصه هر دو ادبیات بزرگسالان



و ادبیات کودکان، کوشش‌های ارزنده‌ای از خود نشان داد و آثار ماندگاری فراهم آورده است. در شعر امروز فارسی نام او در کنار شاملو، اخوان، فروغ قرار می‌گیرد و در ادبیات کودک نیز در زمره کوشاترین پدیدآورندگان است. آزاد در پایه‌گذاری کانون پرورش فکری کودکان سهمی تمام داشته و سالیان دراز، به عنوان خوش ذوق‌ترین ویراستار کتاب‌های کودکان، از خود مایه گذاشته، مطرح‌ترین کتاب‌های کودکان با پسند و سلیقه او آراسته و بازنویسی شده است. درباره ماهی سیاه کوچولو، گل اومد بهار اومد، منوچهر نیستانی و

م. آزاد در باز نویسی
 قصه‌های عامیانه، روش
 خاص خودش را داشت. او
 علاقه نداشت در قصه‌هایی
 که با بهره‌گیری از ادبیات
 عامیانه می‌پرداخت، متن را
 موزون به روش عروضی یا
 هجایی در بیاورد. نثر آهنگین
 را دنبال می‌کرد که هم آهنگین
 باشد و هم موزون به شیوه
 مرسوم نباشد



بسیاری دیگر از کتاب‌ها بارها یا من حرف زده و از
 تغییراتی که در این کتاب‌ها داده بود، یاد می‌کرد؛
 بی‌هیچ نامی و نانی یا منتی.

م. آزاد علاوه بر ترجمه و ویرایش که در این
 زمینه، کار او بی‌نظیر بود، در باز نویسی و باز آفرینی
 قصه‌های عامیانه و یا داستان‌های حماسی، فعالیت
 چشمگیری داشت و در این زمینه، کتاب‌های
 خوبی کار کرده که متأسفانه اغلب آن‌ها با کیفیت
 مناسبی چاپ و منتشر نشده است.

م. آزاد در باز نویسی قصه‌های عامیانه، روش خاص
 خودش را داشت. او علاقه نداشت در قصه‌هایی که
 با بهره‌گیری از ادبیات عامیانه می‌پرداخت، متن را
 موزون به روش عروضی یا هجایی در بیاورد. نثر
 آهنگین را دنبال می‌کرد که هم آهنگین باشد و هم
 موزون به شیوه مرسوم نباشد. این نوع نثر که به هر
 حال متأثر از شیوه نثر گلستان و مقامه‌های قدماست
 و گاه از آن به نثر ایقاعی یاد می‌شود، ویژه آزاد تهرانی
 بود و در قصه نویسی برای کودکان، بسیاری از او
 تأثیر پذیرفته‌اند.

م. آزاد یک ایرانی بود و دلبستگی زیادی
 به گذشته این مرز و بوم داشت. آشنایی آزاد
 با شعر کهن پارسی و علاقه و دلبستگی‌اش به
 اندیشه‌های ایرانی، او را واداشته بود تا زیباترین
 روایت‌ها را از داستان‌های حماسی شاهنامه برای

کودکان ارائه دهد. هنوز داستان زال و رودابه،
 هفت خوان رستم، رستم و سهراب و زال و سیمرغ
 او در کانون، از بهترین باز نویسی‌ها برای کودکان
 است که متأسفانه تجدید چاپ نمی‌شود.

بارها کوشید تا کتاب‌هایش به تجدید چاپ
 برسد. ده‌ها نامه و درخواست نوشت و به من داد تا
 به مدیران انتشارات کانون بدهم، اما متأسفانه جز
 یکی - دو مورد، بقیه کتاب‌ها به خصوص کتاب‌هایی
 که به روایت از داستان‌های شاهنامه نوشته بود، با
 تصاویر بسیار هنرمندانه استاد زرین کلک در زال و
 رودابه و زال و سیمرغ و نیز زنده یاد نقیسه ریاحی،
 بانوی هنرمند ایران در کتاب رستم و سهراب و ...
 هم‌چنان در قفس آرشیو کانون ماند و ماند. یک
 بار هم کتاب طوقی او را یکی بدون مشورت با
 مؤلف، با تغییر زبان گفتاری به زبان معیار، تجدید
 چاپ کرده بود که موجب اعتراض آزاد شد و کانون
 ناگزیر شد یک بار دیگر به همان صورت قبلی، آن
 را چاپ کند؛ چرا که هم خواندن اثر دشوار شده
 بود و هم زیبایی‌های زبانی و شگردهای بیانی که
 خاص م. آزاد بود، در این کار از میان رفته بود.